

استالین خوب

ویکتور ارافیف

ترجمه زینب یونس



استالین خوب

ویکتور ارافیف

سرانجام پدرم را گشتم. تک‌عقریه طلایی بر صفحه آبی‌رنگ برج دانشگاه مسکو، روی تپه‌های لنین، سرمای چهل‌درجه را نشان می‌داد. مائین‌ها روشن نمی‌شدند. پرنده‌ها از پرواز هراس داشتند. شهر از یخ‌زده‌ها گل کرده بود. صبح، درحالی‌که خودم را در آینهٔ بیضی‌شکل حمام نگاه می‌کردم، متوجه موهایم شدم که یک‌شبه سفید شده بود. سی‌و‌دو ساله بودم و سردترین ژانویهٔ زندگی‌ام را سپری می‌کردم.

درواقع پدر زنده است و حتی تا چندی پیش روزهای تعطیل تنیس بازی می‌کرد. با اینکه سخت پیر و فرتوت شده، هنوز با چمن‌زن، چمن‌های میان بوته‌های رز و هورتنسیس و خارثوت را کوتاه می‌کند، همان‌ها که از کودکی دوستشان داشت. مثل گذشته با سرعت بالا رانندگی می‌کند و البته از سر لجبازی بدون عینک، کاری که باعث عصبانیت مادر و وحشت عابران می‌شود. تنها، در اتاق خود در طبقهٔ دوم و بلائیش، رو به پنجره‌ای که شاخه‌های درخت بلوط تنومندی آن را پوشانده است، درحالی‌که چانهٔ مفروش را می‌مالد چیزی را ساعت‌ها به آرامی با چاپ‌گرش تایپ می‌کند (شاید کتاب خاطراتش را). من جان پدرم را نگرفتم. مرگ سیاسی‌اش را رقم زدم؟ که در کشورم مرگی واقعی بود.

آیا می‌توان والدین را از «مردم» دانست؟ همیشه شک داشته‌ام. آنها موجوداتی مرموزند و مافی‌بنظر می‌رسند. از میان تمام کسانی که در زندگی‌مان ملاقات می‌کنیم، کمتر از همه پدر و مادر خود را می‌شناسیم، چرا که آنها را نمی‌بینیم؛ بنابر سستی همیشگی این آنها هستند که ما را می‌بینند. هنوز بند ناف پاره نشده، دقیقاً به همان میزان که از ایشان فاصله می‌گیریم از درکشان عاجز می‌شویم. دانش ما از آنها بسیار کم است و هرچه هست، چیزی جز خیال‌باقی محض نیست.

از کنکاش جسم و روانشان هراسانیم و می‌ترسیم درونشان را بکاوییم. آنها هیچ‌گاه برایمان از «مردم» نخواهند شد و برای همیشه مجموعه‌ای مجسم از تصورات باقی خواهند ماند، بی آن که از سرآغازشان چیزی بدانیم؛ چیزی شبیه مجسمه‌های رقصان آب‌نما؛ موجوداتی دست‌نیافتنی که قضاوت‌هایمان در ناتوانی‌هایشان من‌درآوردی، و همراه با برداشت‌هایی پیش‌داورانه و مفروضه‌ها از واقعیت‌ها، و توجیه توجیه‌ناپذیرهاست؛ والدین هم در مقابل ارزیابی‌های ما دست‌بسته و ناتوانند. عشق متقابل ما به یکدیگر، نه به ایشان بستگی دارد نه به ما، به غریزه‌ای برمی‌گردد که در آغوش مادر و تمدن گمراه می‌شود.

در این غریزه، به دنبال سرآغازی روشن از بشریت می‌گردیم و نمی‌توانیم به‌خاطر کوربینی این غریزه، با سودجویی‌های موشکافانه‌مان از آن انتقام نگیریم. عشق میان «پدران و پسران» مخرج مشترکی از شرافت ندارد و سرشار از دلخوری‌های ناتمام و کج‌فهمی‌هایی است که تلخی‌های افسوس را به کاممان می‌ریزد.

والدین، منطقه‌حایل میان ما و مرگند و مانند نقاشان بزرگ، حق سالخوردگی ندارند. شورش ناگزیر ما در برابرشان، هر اندازه از لحاظ بیولوژیک طبیعی باشد از نظر اخلاقی کلیف خواهد بود. والدین خصوصی‌ترین چیزهایی هستند که داریم ولی وقتی مسائل خصوصی خانوادگی به جنجالی بین‌المللی تبدیل می‌شود و خانواده به مرز انحلال می‌رسد، همان‌گونه که در خانواده‌ی من رخ داد، این جاست که بی‌اختیار به فکر فرومی‌روی، به‌خاطر می‌آوری و تجزیه و

تحلیل می‌کنی... و من بالاخره تصمیم به نوشتن این کتاب گرفتم.

نامه بدون امضا

به وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی، رفیق آ. آ. گرومیکو^۱
رونوشت اول: اتریش، وین. نماینده اتحاد جماهیر شوروی در سازمان
ملل متحد. به سفیر و. ای. اراقیف.

پست هوایی، نقش تمیر - سه خلبان، فرمانان اتحاد شوروی: پ. اوسینیکو،
و. گریزودویف، م. راسکف. چهل سال پرواز بدون توقف مسکو - شرق
دور. شماره پستی: ۱۷۹۱۸۴۰-۳۱

(فرستاده شده در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۷۹، ساعت ۱۸:۴۰) مسکو، پستخانه
شماره ۹

رونوشت دوم: (برای من) مسکو، خیابان گورکی - ۲۷/۲۹، پلاک ۳۰ -
و. اراقیف

پست هوایی، نقش تمیر، سگ دریایی بایکال. از سری جهان حیوانات
اتحاد جماهیر شوروی.

شماره پستی: ۱۷۹۱۸۴۰-۳۱، مسکو، پستخانه شماره ۹
نام و آدرس بازگشت بر روی پاکت نامه ساختگی است. سبک نوشتار و
نشانه‌گذاری نویسنده ناشناس بدون تغییر حفظ شده است.

خدمت رفیق محترم وزیر

«چنین به نظر می‌آید که لازم است نهادهای کلیدی نظام سوسیالیستی،
خصوصاً وزارت امور خارجه، از جنبه‌هایی که اکنون در حیطه‌های ادبی جریان
دارد، نتیجه‌گیری جامعی به عمل آورند.

توجه به همین نکته کافی است که از مجموعه ریشه‌دار دیپلمات «ما» که

۱. Andrey Gromyko (1909-1989) دیپلمات جماهیری، سفیر شوروی در آمریکا و بریتانیا،
وزیر امور خارجه و عضو دبیرخانه سیاسی حزب کمونیست وقت.

از حیثیت معنوی خالصی برخوردار است، ردّی واقعی برخاسته که داستان‌های بی‌ربط سادسیمی می‌نویسد و اکنون در نقش گردآورنده و یکی از مؤلفان نشریه‌ای زیرزمینی ظاهر شده است که آشکارا گرایش ضد جماهیری دارد.

اثر ویکتور ارافیف، کاری که تبدیل به مستراح عمومی شده و سعی دارد تصویر جامعه گندی را ارائه دهد، به‌طوری کلی کاری است بی‌سابقه (۱) و بررسی این مسئله در جامعه ادبی ضروری است که چگونه جوانی که حتی یک کتاب هم تألیف نکرده، به عضویت اتحادیه نویسندگان جماهیر شوروی درآمد است. بهتر نیست به این نکته بپردازیم که افکار وی از خارج از مرزها تأثیر می‌گیرد؛ از همان جایی که به‌خاطر موقعیت پدر و مادر خویش در آن‌جا زندگی می‌کرده است؟ بر فرض که مزدور و مجری مستقیم خارجی‌ها نباشد، اما باید اذعان نمود که ایدئولوژی بیگانه کاملاً ذهنش را تسخیر نموده است.

(۲) شنیدم‌ها حاکی از آن است که روابط خاص والدینش با حکومت، به این مضرود طبقاتی اجازه داده که در این جریان، در نهایت گستاخی و بی‌هیج پشیمانی، کار خود را انجام دهد. باعث تأسف خواهد بود، اگر اعتبار اجتماعی والدین شخص مذکور صرف این مسئله شود، موردی که چیزی جز توطئه و یک خرابکاری برنامه‌ریزی شده نیست. در ضمن می‌توان از ماجرای وی به عنوان نمونه‌ای تربیتی در جامعه و در چارچوب وزارت امور خارجه بهره برد، ابزاری برای اندیشه در این باره که اعمال سیاست‌های لیبرالی در خانواده و عدم نظارت همه‌جانبه، چه عواقب خطرناکی در پی خواهد داشت... (صفحه دوم نامه در هیچ‌یک از رونوشت‌ها موجود نیست).

شاید من آزادترین فرد در روسیه باشم؛ هر چند این دستاوردی پربها نباشد

۱. در اصل متن این بخشی از نامه حذف شده است.

در موضوعی که رقابتی بر سر آن نیست. همه سرگرم مسابقه‌های دیگری هستند. من مانده‌ام و حجم زیادی از آزادی که نمی‌دانم با آن چه کنم، هیچ نمی‌دانم، انگار موهبتی است از غیب رسیده. روشن نیست چگونه از بند هرگونه انجمن، رتبه، لقب، تعلقات مذهبی و پاداش رها شدم. به باور خودم، این شانس زندگی من است. نه رئیس دارم و نه کارمندان. نه زنیارام و نه وابسته به ارتش سرخ. تف به هرچه منتقد و مد و رادیکال.

و اما آزادترین انسان بودن، در مضحک‌ترین کشور روی زمین، تا حد دیوانگی شادی‌آور و سرگرم‌کننده است. در دیگر کشورها افرادی سرسخت زندگی می‌کنند که بار مسئولیت را مثل دلوئی پر از آب بر دوش می‌کشند. ولی ساکنان شوروی معجزاتی تهوع‌آور از مردان مضحک، پیرمردان، پلپس‌ها، تحصیل کرده‌ها، کالخور^۱ی‌ها، زندانیان، ابلهان و رؤسا و بقیهٔ پرخزده‌ها هستند؛ مگر انسان‌های مضحک به آزادی نیازی دارند؟

چه ایده‌های محشری که به مغز پک روس نمی‌رسد! هر کدام از آن‌ها در مضحک‌بودن فوق‌العاده و منحصر به فردند. روم سوم^۲، احیای اجداد، کمونیسم، چه چیزها که باور نکردند! شاه، فرشته‌های سفید، اروپا، امریکا، ارتدکس، روبل، کلیسای محوری، شورا، انقلاب، کمپاریای خلقی امور داخلی^۳، برتری ملی، همه چیز و همه‌گس را باور کردند به جز خویشتن را. و مضحک‌تر از بقیهٔ چیزها، دعوت ملت روس به «خودآگاهی ملی» است و در بوق و کرنا کردن این داستان.

— بر خیزید، برادران! یکدیگر را در آغوش بگیرید و بنوشیم!

صدالبته برادران برمی‌خیزند و با کمال میل می‌نوشند. تمام شب را با

۱. کالخور: مجتمع کشاورزی اشتراکی.

۲. ایدهٔ روم سوم اشاره به قدرت سیاسی و اجتماعی روسیهٔ ارتدکس با مستقل شدن از بیژانس روم دوم دارد، پس از اینکه روسیه مشروعیّت و قدرت فنی را از بیژانس اخذ کرده بود.

۳. که بعدها به ک.گ.ب تغییر کرد.

روشفکران به بیداری می‌گذرانند و دربارهٔ خدانوند، مرگ، روسپی‌ها، شعر و سرنوشت سخن می‌رانند! رگ‌ها متورم می‌شود و بی‌تابانه است که بی‌درپی صادر می‌گردد و افق از چهارسو گشاده می‌شود؛ با بایرون^۱ سیگاری می‌کشد و با چگووارا^۲ یک دست بیلبارد می‌زنی. و صبح که از خواب بیدار می‌شوی دیگر از روشفکری دیشب خبری نیست.

و حالا نوبت، نوبت خیمه‌شب‌بازی در تجارت کلان و تلویزیون است. در صحنهٔ سیاست با حاکمان می‌نشینی و خود را به نفهمی می‌زنی، با جوانان در دیسکوها تاب می‌خوری؛ از جنگ‌های فضایی میان نیروهای خیر و شر می‌شوی، فحش‌های ژاپنی را ریشه‌پایی می‌کنی. چهل و چهار روش علاقه‌مند نشدن به بهترین‌های مد را می‌آموزی، پرتگاه‌های اسرارآمیز آخرالزمانی را واری می‌کنی و در همین حال، به سبک اقوام مختلف می‌رقصی.

نویسندگان روس هم در مضحک بودن دست کمی از بقیه ندارند. عده‌ای از روی درد و تعدادی‌شان هم بدون دلیل می‌خندند. در این کشور مضحک، آن‌ها در پی انسانیت هستند، ولی مثل استیک، با خون کامل می‌شوند و به قربانی کردن انسان‌ها تمایل دارند، کتبی که سرهای زن‌ها و دشمنان را با زمان‌هایی سرشار از پدران و پسران مضحک از نشان جدا می‌کنند. از تورگینف^۳ و داستایوفسکی^۴ گرفته، تا آندری بلی^۵ از روزگار سیمین^۶ در

۱. D. Byron: شاعر رمانتیک انگلیسی که اوایل سدهٔ نوزده جنبش ادبی موسوم به بایرونیزم تحت‌تأثیر وی شکل گرفت.

۲. Emesto Che Guevara (1928-1968): مبارز آزادی‌خواه آرژانتینی که در انقلاب کوبا نقش عده‌ای ایفا کرد و در بولیوی به‌دست نیروهای شبه نظامی طرفدار امریکا کشته شد.

۳. Turgenev Ivan Sergeevich (1818-1883): اشاره به اثر بزرگ او پدران و پسران.

۴. Dostoevsky Fyodor Mikhailovich (1821-1881): نویسندهٔ پرآوازهٔ روس - در این‌جا اشاره به اثر بزرگ وی برادران کارامازوف.

۵. Andrei Bely (1880-1934): از مشاهیر نوپرداز ادبیات روسیه. شاهکار او پترزبورگ ارتباط پدری و پتری را ترجمه‌آمیز می‌داند.

۶. روزگار سیمین به دوران شکوفایی ادبی روسیه اطلاق می‌شود که از مارس ۱۸۸۱ با ترور الکساندر دوم تا دوران ظهور مارکسیسم در شوروی را دربرمی‌گیرد.